

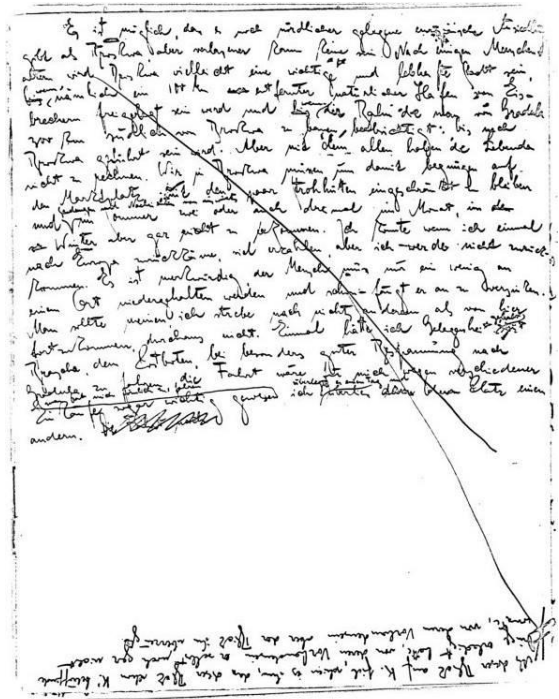
## بروسکا

### فرانتس کافکا

ترجمه‌ی زهرا پورعزیزی

#### توضیح مترجم فرانسه

کافکا این متن کوتاه را احتمالاً حدود سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۵، روی برگه‌ی پاره‌ای از دفتر یادداشت‌اش («دفتر» ۱۰) نوشته است. در سال ۱۹۲۲ از پشت این برگه - که خط بلند آریبی با قلم روی آن کشیده، برای دست‌نوشته‌ی قصر استفاده می‌کند. این قطعه سه بار منتشر شده: بار اول در سال ۱۹۶۲ توسط سیر ملکوم پیزلی در قالب رساله‌ای در مورد دست‌نوشته‌های کافکا؛ بار دیگر، در سال ۲۰۰۷ توسط نشریه‌ی ادیت که می‌خواست دست به تجربه‌ی کوچکی بزند (ارسال بی‌نشان برای چهار خواننده از ناشران که همه‌گی نظراتی را برای تصحیح [متن] پیشنهاد دادند). و سر آخر، توسط راینر اشتاخ زندگی‌نامه‌نویس، در کتابش/این کافکاست؟ (فیشر، ۲۰۱۲) به تازگی بازنشر شده است. این [قطعه] را می‌توان به مثابه حاصل فروکاهش شکستاری<sup>۱</sup> جهان مولف‌اش خواند. متن به فرانسه [تا به حال] منتشر نشده است.



#### توضیح مترجم فارسی

سکونت متن بروسکا در دست‌نوشته‌ی قصر فراموشی‌ناپذیر است: در تبعیدشده‌گی، بازگشت‌ناپذیری، میل مرگ‌بار ماندن و آرزوی رفتن، آرزویی که در لحظه‌ی تحقق نیز از پیش شکست‌خورده است. برای ما این قطعه می‌تواند به مثابه خطوط ناخودآگاه قصر باشد؛ خوابی که آخرین رمان کافکا، خیلی پیش‌تر از نوشته شدن، دیده است.

<sup>۱</sup> fractale از ریشه‌ی لاتین fractus به معنای شکسته؛ ابژه‌ای بی‌قاعده و قطعه‌قطعه در فرم. تکه‌های این ابژه می‌توانند نمونه‌ای از همان کل باشند. در این جمله منظور، شباهت اما تکه‌شده‌گی و خردی این قطعه نسبت به جهان کافکاست. معادل فارسی «برخال» اینجا منظور را به روشنی نمی‌رساند. «شکستاری» می‌تواند معطوف به شکسته بودن در عین تکرر و تکرر باشد. م.

ممکن است مستعمره‌های اروپایی دیگری در شمال بروسکا وجود داشته باشد، اما دیگر هیچ یک نمی‌تواند خالی از سکنه باقی بماند. احتمالاً ظرف چند نسل آینده بروسکا به شهری مهم و زنده بدل خواهد شد؛ یعنی وقتی که بندری طبیعی، در ۱۰۰ کیلومتری اینجا، توسط یخ‌شکن‌ها باز شود و خطِ راه‌آهنی که می‌خواهند از سمتِ گرادولا، در سیصد کیلومتری جنوب بسازند، به بروسکا برسد. اما هیچ یک از این‌ها به کسانی که در حال حاضر اینجا زندگی می‌کنند، ربطی ندارد. ما مردم بروسکا باید به محدود ماندن به میدان بازار با چند کومه‌ی کاهی قناعت کنیم، تنها خبر و پیغامی که از بیرون به ما می‌رسد، دو سه باری در ماه‌های تابستان باشد و زمستان هم، هیچ. اگر روزی به اروپا بازمی‌گشتم، می‌توانستم خیلی چیزها را تعریف کنم، اما باز نخواهم گشت. عجیب است، کافی‌ست آدم مدتی در جایی ساکن شود تا یک‌باره شروع کند به فرو رفتن. ممکن است فکر کنند من هیچ آرزویی جز رفتن از اینجا ندارم، اما اصلاً! یک بار این امکان را داشتم تا با براشای پست‌چی که استثنائاً یک جفت اسب درشکه‌ی خیلی خوب در اختیار داشت، به گرادولا بروم؛ سفری که با توجه به خریدهای مختلف، می‌توانست برایم مهم باشد. به طور رسمی از من درخواست کردند بروم، یک روز تمام در موردش فکر کردم و در آخر، جایم را به کس دیگری دادم.